سید ضیاءالدین طباطبائی مرد استثنایی زمان ما

پارسا تویسرکانی،

بیشتر معاصران ما با نام سید ضیاء- الدین یزدی نخست‏وزیر کودتای حوت‏ 1299 و مدیر روزنامهء رعد آشنائی دارند و او را مردی یکدنده و سیاست‏پیشه‏ای متمایل‏ بسیاست غرب میشناسند ولی او شاعر،کشاورز و دام‏دار و مقنی هم بود.سیدضیاءالدین‏ گویا در دوران زندگی مختصری طب خوانده‏

نویسنده مقاله پارسا تویرکانی

و پس از آن کتب طبی را مطالعه کرده بود و گاهگاهی برای اطرافیان خود نسخه‏ای‏ می‏نوشت و داروئی تجویز می‏کرد،از زراعت‏ هم بی‏اطلاع نبود اما در اثر بلند پروازی‏ها و لقمه‏های درشت برداشتن،زبان زارعتش‏ بیش از سودش بود و شباهت به کیمیاگری و طلاسازی معتمدالدوله داشت که بهای نقره‏

سیدضیاءالدین طباطبائی

و طلائی که می‏ساخت کمتر از پولی بود که در این راه خرج کرده بود-شاعریش هم‏ محدود و اتفاقی بود.سیدضیاءالدین بر- خلاف پدرش سیدعلی آقا که ملاباشی دربار مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار و از مخالفان مشروطه و از همدوشان شیخ فضل اللّه نوری‏ بود مشروطه‏خواه و آزادی‏طلب بود.در سن‏ هفده هیجده سالگی از یزد به شیراز نزد جده‏اش رفت و در شیراز اوراقی بطرفداری‏ از مشروطه‏خواهان منتشر ساخت که وقتی‏ ورق برگشت و مشروطه‏خواهان شکست‏ خوردند بزحمت افتاد و بطهران آمد.

سیدعلی پدرش مورد بغض مشروطه- خواهان بود و جملهء«سیدعلی را بپا»که‏ هنوز هم زبانزد بعضی از کنایاتی است که‏ باو می‏گفتند و چهار راه سیدعلی در خیابان‏ سعدی هم منصوب بایشان است.

سیدعلی آقای یزدی بواسطه سیادت و شاید تعدیلی که سید ضیاءالدین در افکارش‏ کرد مانند شیخ فضل اللّه بالای دار نرفت ولی پس از استقرار مشروطیت دستگاهش هم رونقی‏ نداشت:یکی از برادرانش هم مشهور به‏ طالب الحق در سال 1332 قمری در مشهد بنفع استبدادیان غوغائی براه انداخت و در مسجد گوهرشاد متحصن شد رکن الدوله والی‏ وقت روی ندانم کاری،برای سرکوبی‏ طالب الحق از قوای روسیه مدد خواست و سالدات‏های روس حرم مطهر را محاصره و بتوپ بستند.

سیدضیاءالدین در تهران بانتشار روزنامه صاعقه و برق و رعد پرداخت و در حالیکه با انگلیس‏ها راز و نیاز داشت حیثیت‏ و ملیت خود را محترم میداشت تا اسفند 1299 که باز پراندند و بر سر او نشست و جبه‏ صدارت پوشید و بلافاصله پیش از دویست نفر از رجال و سرجنبانان تهران را دستگیر و بزندان افکند و می‏خواست همه آنها را بدار بزند و عقیده داشت فشار و گرفتاری مملکت‏ در اثر وجود آنهاست ولی گوش به حرفش‏ ندادند و آن زندانیان آزاد و خود نیز پس‏ از سه ماه از صدارت بر کنار و به فلسطین رخت‏ افکند و بزراعت پرداخت تا پس از حادثه‏ شهریور 1320 که بایران بازگشت و دوباره‏ یکی از اقطاب سیاسی شد و روزنامه رعد امروز را بمدیریت مظفر فیروز که مأمور اعزامی‏ قوام السلطنه در دستگاه سیدضیاء بود منتشر ساخت.چون سیدضیاء فکری کهنه و ارتجاعی‏ داشت و دستش نیز خوانده شده بود فعالیت‏ سیاسیش بهمان جنجال‏ها و غوغا و بهمریختن‏ بساط مخالفان محدود گردید ولی انصاف‏ آنکه او در برابر آشوب‏ها و بازی‏های حزب‏ اشتراکی توده و حملات قلمی و قدمی آنان‏ و تحریکاتی که از جانب روس‏ها که آن ایام‏ نیروی نظامی در ایران داشتند می‏شد سخت‏ مقاومت کرد تا آنجا که روزنامه ایزوستیا زیر عنوان سیدضیاء یا ازمیا«ازمیابروسی‏ بمعنی مارسیاه است»اعلامیه‏ای علیه او منتشر کرد و روزنامه‏های چپ‏گرای طهران،این‏ اعلامیه را با آب و تاپ چاپ کردند.به- خاطر دارم حزب توده که از درگیری با- سیدضیاء و دار و دسته‏اش بجان آمده بود مرد ترک قوی هیکلی را بنام قارداش تعلیم داده‏ بود که در میدان بهارستان خود را در حزب‏ اراده ملی جا بزند و سید را روی دست بگیرد و نفله کند.همین‏که سید ضیاءالدین در میدان بهارستان از اتومبیل پیاده شد،قارداش‏ دوید و با نمرهء زنده‏یاد سیدضیاءالدین، او را روی دست گرفت و از زیر با دست دیگر بیضه‏اش را بسختی فشار داد،سیدضیاء صدا زد احساسات کافی است-احساسات کافی‏ است ولم کنید ولی چون قارداش سخت گرفت‏ او بیتاب شد و نعره زد مرا از دست این مرد خلاص کنید،دروغ می‏گوید،می‏خواهد مرا بکشد.جمعی ریختند و جانش را نجات‏ دادند.سیدضیاءالدین هنگام انقلاب روسیه‏ از طرف دولت ایران به قفقاز رفت و او اولین‏ کسی است که بدولت ایران اطلاع داد استقلال ارمنستان و قفقاز بی‏اساس است و بلشویک‏ها،پیروز خواهند شد اگر ایران‏ اول دولتی باشد که بلشویک‏ها را به رسمیت‏ بشناسد طبق اعلامیه لنین شهرهای از دست‏ رفته یا حد اقل ایروان و نخجوان را می- توان بایران باز گردانید ولی حسین علاء که رئیس دفتر وزارت خارجه یا نخست‏وزیری‏ بود،این تلگراف را نگاهداشت و بلا- جواب گذاشت از قراریکه فاضل محترم‏ جلالی نائینی نقل کردند،سیدضیاءالدین‏ در حکومت وثوق الدوله مطلع می‏شود که انگلیس‏ ها،با شیخ خزعل کنار آمده‏اند که خوزستان‏ از ایران مجزا و شیخ‏نشینی مستقل گردد تا از حیث نفت جنوب با حکومت مرکزی‏ ایران تماس نداشته باشند به وثوق الدوله‏ اطلاع میدهد و می‏گوید این خبر را من بدست‏ آورده‏ام ولی خود شما بیشتر تحقیق کنید پس از دو روز وثوق الدوله میگوید خبر راست‏ است و با راهنمائی سیدضیاءالدین درصدد عقد قرارداد مشهور بر می‏آید که از آن خطر جلوگیری کند که آن قرارداد هم مورد قبول‏ مردم و مجلس نبود و بی‏اثر ماند بهرحال‏ سخن از شاعری سیدضیاء بود و دو قطعه شعر از ایشان و بخط ایشان که در قلعه سعادت و باغ مجتهد تفلیس سروده‏اند.

یکی بمطلع دوش نمودم خطاب‏ با فلک کج مدار دیگری به مطلع‏ ای عاطفه‏ای بلای جانم

که عینا نشان داده میشود.

سیدضیاءالدین هنگام انتخاب نام‏ خانوادگی،کلمه روحانی را برای نام‏ خانوادگی خود انتخاب و اعلام کرده بود و مرحوم سیدشکر اللّه خان متخلص به آزادی‏ از ادبای گرانمایه و پدر آقای سیدغلامرضا روحانی شاعر بزرگ فکاهی سرای مشهور» بمناسبتی نام خانوادگی روحانی را برگزیده‏ بود مرحوم روحانی قطعه شعری خطاب به- سیدضیاءالدین سرود:

مدیر محترم رعده‏ای که اهل خرد ترا یگانه شناسد در سخن دانی‏ جریده‏ای که تواش میزنی رقم گویند نخست نامهء عدل است بهر ایرانی‏ زهی تعجب با آن تصرفات عجیب‏ که هست شخص ترا در امور وجدانی‏ بخود چگونه پسندی که خانوادهء خویش‏ بنام طایفهء مردم دگر خوانی‏ و با چگونه توان گفت شخص نامی تو بخانوادهء خود فکر نام نتوانی‏ بدفتر سجل اندر کمیسری چهار زثبت دورهء اول به یاب تا دانی‏ که نام جمعی سادات خانوادهء علم‏ بانتشار بود از قدیم روحانی

سیدضیاء با دریافت این قطعه شعر در روزنامه رعد تغییر نام‏خانوادگی خود را از روحانی به طباطبائی اعلام کرد و نوشت‏ روحانی نام‏خانوادگی سیدشکر اللّه متخلص‏ به آزادی است.